



## فرهنگ اصفهان در شش قرن اول هجری قمری

محمد نوری

نقد و توصیف کتاب الحركة الفكرية العربية في اصفهان (في القرون الستة الاولى من تاريخ الاسلام). الدكتور صبري احمد لافي الغريري. بغداد، وزارة الاوقاف و الشؤون الدينية، ۱۴۱۰ ق/ ۱۹۹۰ م. ۵۷۲ ص.

(۱)

یافته، سفرنامه‌هایی از محاسن و شکوه ظاهری و باطنی آن از پژوهندگانی همچون شاردن و تاورنیه به نگارش درآمده و مظاهر تمدن آن همانند سبک معماری، مکتب فلسفی و نهج فقهی آن چشمگیر است. زمینه‌های مساعد فرهنگ اصفهان یعنی حسن موقع جغرافیایی و مختصات طبیعی با پیشینه تمدنی به طوری که در عصر هخامنشی موسوم به «گابه» یا «گی» و در نوشته‌های بطلمیوس مشهور به «اسپادان» و «اسپدانه» مطرح بوده است، بستری برای بالندگی فرهنگ اسلامی شد.

خدمات متقابل اسلام و اصفهان همانند خدمات متقابل اسلام و ایران متعامل و دوسویه است، اما

اصفهان با فرهنگ اصیل دیرین و تمدنی ژرف و کهن، همواره در آسمان تابناک فرهنگ بشری، تک‌ستاره‌ای درخشان بوده است. در عصر اسلامی با فتح مسالمت‌آمیز اصفهان در فاصله ۱۹ تا ۲۳ قمری به دست مسلمانان و با تعاطی فرهنگ ملی با اسلام، به سرعت به صورت یکی از پایگاه‌های مهم اسلام درآمد. تاریخ تشیع هم‌گویای خدمات بی‌بدیل این شهر به شیعه است به طوری که تاریخ اصفهان و تاریخ شیعه در تعامل و ارتباط مستحکم می‌باشند.

اهمیت اصفهان به اندازه‌ای است که در اکثر دایرةالمعارف‌های بزرگ جهان مدخلی به آن اختصاص



همان‌گونه که برخی از ملی‌گرایان ایران سعی در نادیده گرفتن سهم اسلام در تمدن ایرانی داشته‌اند، رویکرد عمومی ناسیونالیست‌های عرب هم عدم توجه یا تجاهل نسبت به نقش مثبت فرهنگ ایرانی و در مقیاس کوچکتر فرهنگ اصفهانی در تمدن اسلامی است. البته آنان فرهنگ اسلامی را منحصر در فرهنگ عربی دانسته‌اند.

در این اثر دکتر غریبی هم به راه ناسیونالیسم عربی رفته است. در مقدمه، انگیزه خود را از نگارش این کتاب آشکار ساختن نقش حقیقی عرب در متمدن ساختن ایرانیان و نمایاندن افضلیت عرب بر عجم می‌شمارد. این کتاب در «معهد الدراسات القومية والاشتراکيه» عراق که عهده‌دار تاریخ‌نویسی برای امت عربی بر پایه ملی‌گرایی است، برنامه‌ریزی شده است.

معمولاً ملی‌گرایان ساختار تمدن بومی را منوط به یک عامل می‌دانند ولی در ساختن تمدن اسلامی ملیت‌های مختلف عرب، ایرانی و رومی به‌عنوان عوامل کارآمد نقش داشته‌اند.<sup>۱</sup>

نظر اصلی نویسنده این است که رشد و شکوفایی اصفهان پس از اسلام متأثر از فرهنگ عربی است. وی مصادیق و مثال‌های زیادی آورده تا نظریه‌اش به اثبات رسد. مسافرت شخصیت‌های فرهنگی همچون محدثان و مؤرخان مسلمان از شهرهای حجاز و عراق به اصفهان و اقامت آنها در اصفهان و تبادل فرهنگی اصفهان با شهرهای مادر در امپراتوری اسلام یعنی بغداد و مدینه از جمله دلایل نویسنده است. با اینکه در تأثیر اسلام بر فرهنگ ایرانی جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست ولی نباید از چند نکته غفلت کرد: هیچ‌گاه فرهنگ اسلامی مساوق و مرادف فرهنگ عربی نیست تا دستمایه برتری جویی عرب بر عجم گردد، بلکه همه ملیت‌ها در فرهنگ اسلام یکسان شمرده شده‌اند. در جاهای بسیار از کتاب، دکتر غریبی شخصیت‌هایی را که از ری یا خراسان یا گرگان به اصفهان آمده‌اند جزء مجموعه فرهنگ عربی قلمداد کرده است؛ نویسنده با اینکه در مورد ابونعمیم اصفهانی یادآور شده که ابونعمیم در مورد عرب یا غیرعرب دانستن بسیاری از شخصیت‌های اصفهانی متحیر بوده و واقعاً معیار تشخیص آنها مشکل است، اما می‌گوید من مشکل ابونعمیم را نخواهم داشت به دلیل اینکه شخصیت‌ها یا اصالتاً عرب می‌باشند یا

متأثر از فرهنگ عربی، از این رو همه را عرب قلمداد می‌کنم. (ص ۱۲)

زمینه‌های مساعد فرهنگ بومی و ملی عامل دیگری است که در کنار عامل فرهنگ اسلامی نباید ناچیز انگاشته شود.

دکتر غریبی در واقع می‌خواهد بگوید در اصفهان تمدن وجود نداشته است و با ورود فرهنگ عربی، تمدن در آنجا شکل و نضج گرفت و متولد شد. در حالی که ایران و اصفهان دارای تمدن کهن بوده‌اند.<sup>۲</sup> اصفهان همیشه از بزرگترین و به‌طور کلی آبادترین شهرها بوده است.<sup>۳</sup> تهمورث از پادشاهان پیشدادی قلعه‌ای در نزدیکی اصفهان برای نگهداری کتابهای با ارزشی که می‌خواست از دستبرد سیل در امان بماند بنا کرد.<sup>۴</sup> اهمیت این کتاب را می‌توان در موارد ذیل جست‌وجو کرد:

- یافتن رویکردهای ناسیونالیستی در تحلیلهای تاریخی و غیرتاریخی از جانب متفکران غیرایرانی و نقد آن دیدگاهها.

- اهتمام اندیشمندان غیر ایرانی به اصفهان و روش بررسیهای آنها.

- جاذبه‌هایی که موجب شد دهها متفکر از همه دانشها به اصفهان روی آورند به‌طوری‌که اصفهان به صورت یک شاهراه فرهنگی درآمد. (ص ۵۴۷)

- در امپراتوری اسلامی، اصفهان موقعیت برتر خود را هم در جاذبه‌های فرهنگی و هم به مثابه یک قطب جهانگردی حفظ کرد، چنانکه بسیاری از صحابه و شخصیت‌های بزرگ مسلمان به اصفهان سفر کرده یا در آن اقامت گزیده‌اند.

غیر از موارد مزبور، کتابی است که با تکیه بر منابع و مصادر متنوع و فراوان هم در کمیت و هم در کیفیت (استفاده از کتابهای خطی و منابع دست اول) نوشته شده است؛ همچنین اسلوب آن در ترتیب و تبویت به‌طوری‌که دانشمندان اصفهانی را به حسب تخصص تفکیک کرده قابل تقدیر است. البته نواقص و اشکالاتی هم دارد که در بخش بعدی متذکر خواهم شد.

این کتاب شامل دو بخش اصلی (باب) است. باب اول زیر عنوان «جغرافیه تاریخیه الاصفهان» کمتر از یک پنجم حجم کتاب را در بر دارد و مشتمل بر سه بخش



گزارشهای گوناگونی در کتابهای قدیم و جدید در زمینه کتابخانه‌ها و مراکز آموزشی اصفهان وجود دارد، لذا سخن نویسنده در عدم دسترسی به منابع غیرقابل قبول می‌باشد.<sup>۸</sup>

از دکتر ناجی معروف نقل می‌کند که زبان آموزشی و علمی در مراکز آموزشی اصفهان به تمامی عربی بوده است (ص ۹۴). اما مورخان ادبیات فارسی این کلیت را قبول ندارند. در اینکه سیطره فرهنگ عربی به دلیل سلطه سیاسی آنان وجود داشته و زبان عربی زبان رسمی بوده، شکی نیست. اما پارسی‌زبانان، ادبیات و زبان خود را حفظ کردند. گاهی گرایشهای شعوبی در پافشاری به زبان ملی فارسی نقش داشت.<sup>۹</sup>

**در اینکه سیطره فرهنگ عربی به دلیل سلطه سیاسی آنان وجود داشته و زبان عربی زبان رسمی بوده، شکی نیست. اما پارسی‌زبانان، ادبیات و زبان خود را حفظ کردند.**

بسیاری از شاعران و نویسندگان در قرنهای اولیه به فارسی نوشته‌اند.<sup>۱۰</sup> حتی در رشته‌های تفسیر قرآن، فقه، تاریخ، پزشکی، فلسفه، ریاضیات، طبیعیات و نجوم کتابها و رسایلی به فارسی نوشته شده‌اند. برای نمونه ابن سینا دانشنامه علایی، ابوالقاسم سمرقندی (متوفای ۳۴۳) رساله فقه حنفی، ترجمه تفسیر طبری (مربوط به دوره منصور سامانی)، ابوبکر ربیع جوینی هدایة المتعلمین فی الطب، ابوالعالی محمد بن عبیدالله بیان الادیان، ابوحامد محمد غزالی کیمیای سعادت و نصیحة الملوک را به فارسی نوشتند. این نشان‌دهنده عدم صحت سخن دکتر غریبی است. حتی ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: «همچنان که لهجه و خط پهلوی با حمله عرب از میان نرفت، به بقای سایر لهجات ایرانی هم بر اثر غلبه اسلام آسیبی وارد نیامد و حتی باید گفت تمام این لهجات با قوت دیرین خود باقی ماندند و به سیر و تکامل تاریخی خود ادامه دادند.»<sup>۱۱</sup>

یکی از تحقیقات در سالهای اخیر، کتابی زیر عنوان الترجمة و النقل عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولى است که جلد اول آن به ترجمه‌های فارسی به عربی در زمینه کتابهای حقوق عمومی و اساسی و سیاستنامه‌ها

است. فصل اول به مباحثی همچون تسمیه اصفهان، موقعیت و مساحت، آب و هوا، کوهها و دشتها، وضعیت اقتصادی و تجاری، مناطق درون شهری و دهستانها، پراکندگی نژادی و زبانی و اعتقادات مردم پرداخته است. فصل دوم در مورد فتح اصفهان به دست سپاه اسلام است. فصل سوم بررسی آماری و تاریخی مساجد، مدارس، کتابخانه‌ها، قلعه‌ها و بیمارستانها است. باب دوم (الحركة الفكرية العربية فی اصفهان) مشتمل بر نظرات اصلی نویسنده و دارای پنج فصل المحدثون و الرواة، الاخباریون و المورخون، القضاة و الفقهاء القراء و العلماء و الفلاسفة، الشعراء و الادباء است.

((۲))

۱-۲. نویسنده در باب اول، فصل سوم به مدرسه‌ها و کتابخانه‌های اصفهان پرداخته است. بررسیهای سطحی و شتابزده وی و عدم تذکار نکات مهم در این بخش قابل اغماض نیست.

عنوان این کتاب (سیر اندیشه عربی در اصفهان) با محتوای آن تناسب کامل ندارد، چرا که برای بررسی تاریخ یک فرهنگ باید به نهادهای فرهنگی و تمدنی که از جهات مختلف ارتباط ویژه با آن فرهنگ دارد توجه نمود. اصولاً تحلیل تاریخی یک فرهنگ بدون بررسی جامع نهادهای تعلیمی و تربیتی ممکن نیست.<sup>۵</sup> از این رو صحیح‌تر بود نویسنده بخش ویژه‌ای با مباحث مستوفی به نهادها اختصاص می‌داد.

دکتر غریبی به مدرسه‌های ملکشاه، نظامیه، سمیرمی و کتابخانه‌های صاحب بن عباد و علی بن محمد به طور گذرا اشاره کرده است.

کثرت مدارس و کتابخانه‌ها در اصفهان باعث شده که این شهر به «دارالعلم شرق» شهرت یابد.<sup>۶</sup> در محله دردشت جایگاهی به نام مدرس ابن سینا معروف است که محل تدریس وی بوده است. ابوعلی مسکویه حکیم و فیلسوف و مؤرخ مشهور، مدفون در امامزاده باقر (خیابان چهارباغ خواجو) دارای مدرسه و کتابخانه بزرگی در همان منطقه بوده است.

آقای نورالله کسائی با تکیه بر منابعی همچون محاسن اصفهان مافروخی و الکامل ابن‌اثیر تحلیل نسبتاً جامعی از مدرسه نظامیه اصفهان دارد.<sup>۷</sup>



می‌پردازد<sup>۱۲</sup> که نشان‌دهنده تأثیر ادبیات فارسی در عربی است.

۲-۲. باب دوم این کتاب طلیعه‌ای دارد که به موجبات و علل انتشار و رسوخ عربیت در اصفهان می‌پردازد. نویسنده به عامل تأثیر شهرهای مادر امپراتوری اسلامی مانند مدینه، بغداد، بصره، و کوفه در فرهنگ اصفهان، روابط تجاری و اقتصادی یا سیاحتی شهروندان اصفهانی با شهرهای عربی اشاره دارد. تحلیل وی به یک صفحه خلاصه می‌شود و عمیق نیست.

**در دوره آل بویه اصفهان مرکز حکومت و مقر دانشمندان بوده است و با توجه به اینکه آنان مروج عقل‌گرایی بوده‌اند، فلسفه و کلام در اصفهان رونق داشته است.**

وی به عللی مانند نقش تأثیرگذار سلطه سیاسی مرکزی، عربی بودن نصوص دینی که مقدمه فهم آنها دانستن زبان عربی بود، علاقه‌مندی ویژه ایرانیان به ادبیات عرب به دلیل کارهای پژوهشی ایرانیان در این ادبیات، اشاره‌ای ندارد. مرحوم مطهری در مورد علت سوم می‌نویسد: در قسمت نحو و صرف و لغت و بلاغت و شعر، ایرانیان خدمات فراوانی کرده‌اند، خدمات ایرانیان به زبان عربی بیش از خود اعراب به این زبان بوده است.<sup>۱۳</sup>

ایرانیان علاوه بر اینکه ادبیات عرب را زبان دین خود می‌دانستند، به‌عنوان دانشی که در شالوده‌ها و تکامل آن نقش داشته‌اند و دست‌پخت خودشان بوده است، به آن اهتمام و عنایت داشتند.

۲-۳. فصل اول به محدثان و راویان اختصاص دارد. پس از فتح اصفهان محدثان بسیار که بیشتر آنها از قبایل و شهرهای مختلف عرب بودند به اصفهان آمده و به‌طور موقت یا دایمی در این شهر اقامت گزیدند. و کتابهای روایی متعدد فراوان در این شهر به نگارش درآمد (صنفوا الكثير فی الحدیث و الاخبار و قدموا الناس امهات کتب الحدیث و الفقه). نویسنده ۲۱۵۰ محدث و راوی را با مشخصات و به ترتیب تاریخ وفات نام برده، مؤلفات و نیز آثار آنان را ثبت کرده است. اولین آنها ابوسهله قطن بن قبیصة صحابی، ولایت‌دار

اصفهان از طرف معاویه، و آخرین آنها ابویعقوب یوسف بن یحیی است. بسیاری از آنها به اصفهانی شهرت یافته یا منسوب شده‌اند. حجیم‌ترین بخش این کتاب، همین فصل است. نویسنده می‌گوید: گرایش به روایت و حدیث بارزترین مشغله در بین متفکران اصفهانی بوده است و خط اصلی حرکت فکری اصفهان در علوم حدیث نهفته است. به این دلیل کثیری از اندیشمندان را در این فصل نام برده است.

یکی از خلطهای دکتر غزیری این است که حدیث را در عرض فقه و تاریخ و کلام آورده و فقه حدیثی و کلام نقلی و تاریخ روایی را ذیل همین فصل آورده است؛ با اینکه فصلهایی را به دانشهای فقه، فلسفه و تاریخ اختصاص داده است، بهتر بود ناقلان و گردآورندگان حدیث و به تبع، کتابهای حدیث را تفکیک می‌نمود. نویسندگان کتابهای کلام نقلی یا فقه غیر استدلالی یا تاریخی است در فصلهای مربوط می‌رفت و علوم حدیث مانند رجال، درایه و مجامع عمومی حدیثی در این فصل ارائه می‌شدند.

دکتر غزیری هر کسی که روایتی را نقل کرده و کمترین ارتباطی با اصفهان داشته در فهرست آورده است. مثلاً ابوعمر الاحنف بن قیس، به یهودیه اصفهان حمله کرد و آنجا را به صلح گشود،<sup>۱۴</sup> یا همراه با سپاه ابوموسی اشعری آنجا را تصرف کرد.<sup>۱۵</sup> به اینکه او مدت قلیلی در اصفهان اقامت داشت و صاحب اثر حدیثی هم نیست، آوردن نام وی در عداد محدثینی که در حرکت فکری عربی در اصفهان مؤثر بوده‌اند، غیر واقع‌بینانه است.

هر ناقل روایت را به‌عنوان محدث در سیر اندیشه عربی در اصفهان نمی‌توان مطرح کرد بلکه محدثین دارای شخصیت فرهنگی برجسته و یا دارای اثر حدیثی، اهلیت این عنوان را دارند. از این نظر این کتاب مانع اغیار نیست یا باید گفت مؤلف ملاک و معیارهای درستی برای گزینش افراد انتخاب نکرده است.

ذیل برخی از شخصیتها توضیحات مکفی نیآورده و یا سندی ارائه نکرده است. برای نمونه نگاه کنید به یوسف بن مهران، یوسف بن موسی و ابویعقوب یوسف بن یحیی که هر سه در پایان این فصل آمده‌اند.

ذیل اکثر شخصیتها به «روی عن» و «روی عنه»



ترجمه بسیاری از آثار ایرانی درباره سیرت پادشاهان، آیین ملکداری، طبقات رجال، دولت و سازمان اداری و حتی قصص تاریخی بر تاریخ‌نگاری دوره اسلامی بس مؤثر افتاد و مورخان و نویسندگان این دوره نیز کتابها درباره سیرت خلفا و سلاطین و سیاسات ایشان پدید آوردند.<sup>۱۸</sup> حتی ابوالحسن علی بن محمد ماوردی (۳۶۴-۴۵۰ ق) فقیه و سیاستمدار شافعی مذهب و معتزلی مسلک در کتابهای تسهیل النظر و نصیحة الملوک به اقوال و اندیشه‌های ایرانی فراوان استناد جسته است،<sup>۱۹</sup> همچنین استناد ابن قتیبه به سیرت و سیاست ایرانیان نشان‌دهنده تأثر از تاریخهای ایرانی است،<sup>۲۰</sup> همچنین جاحظ در کتاب التاج فی اخلاق الملوک،<sup>۲۱</sup> شواهد و مدارک در زمینه تأثیر و تأثر دوسویه تاریخ‌نگاری ایرانیان و عرب آنقدر زیاد است که گردآوری آنها در این مجال نمی‌گنجد.<sup>۲۲</sup>

در این فصل نیز همانند فصل گذشته همه افرادی که در کتابهای طبقات المحدثین باصفهان و ذکر اخبار اصفهان و دیگر آثار کلاسیک به‌عنوان مورخ و گزارشگر شناخته شده‌اند، فهرست کرده است. مهم آن است که کسانی که اهلیت علمی و شأنیت فرهنگی نداشته‌اند مثلاً حوزه درسی یا آثار مکتوب از خود برجای نگذاشته‌اند چگونه

اکتفا کرده است. یعنی فقط حلقه‌های پیشین و بعدی را که از آنها نقل و به آنها منتقل کرده، آورده است. در حالی که باید به بررسی تاریخچه‌ای از زندگانی و فعالیت‌های آنها، اصفهانی بودن یا اقامت در این شهر، نوعی تأثیرگذاری در سیر علمی اصفهان می‌پرداخت.

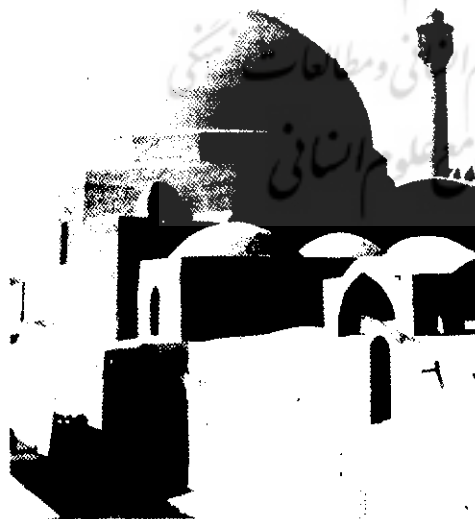
در واقع این اثر طبقات‌نگاری بر پایه دو کتاب طبقات المحدثین باصفهان از ابوالشیخ (درگذشت ۳۹۶ ق) و ذکر اخبار اصفهان از حافظ ابونعیم اصفهانی و به تعبیری رونویسی از آن دو کتاب است. البته اطلاعاتی را از دیگر منابع افزوده است، لیکن از منابع شیعی بسیار کم بهره گرفته است.

۴-۲. فصل دوم زندگینامه‌های اجمالی بیست و سه مورخ است که اکثر آنها از قبایل عربی مانند قریش و تمیم‌اند و برخی از آنها از بغداد، گرگان، مدینه و خود اصفهان می‌باشند و در اصفهان ظهور و بروز یافته‌اند و آثار قلمی متعدد تاریخی در زمینه‌های اتساب، تاریخهای عمومی، مغازی و فتوحات، تاریخ شهرها، علم رجال و تاریخ خلفا ارائه داده‌اند.

اولین آنها ابوعبدالله سعید بن جبیر القریشی (۴۶-۹۵ ق) و آخرین آنها ابوسعید معن بن عیسی است. بعضی از آنها عبارت‌اند از: ابونعیم الاصبهانی نویسنده ذکر اخبار اصفهان، ابوعلی الحسن بن احمد (۴۴۹-۵۱۵ ق) نویسنده کتاب تاریخ اصفهان، ابومحمد عبدالله معروف به ابوالشیخ مؤلف تاریخ اصفهان، ابوعلی مسکویه (۴۲۱ ق) نویسنده تجارب الامم.

همان‌گونه که غریبی متذکر شده تخصص ویژه این مورخان تاریخ نبوده است بلکه تاریخ‌نگاری در کنار دانشهایی مانند فلسفه، حدیث و کلام مشغله آنها بوده است. ولی غریبی تحلیلی در این زمینه ارائه نکرده است. بالاخره گرایشهای فکری دانشمندان در صیغه تاریخ‌نگاری آنها مؤثر است همان‌گونه که شخصیت و ویژگی شخصی آنها تأثیرگذار است.

در اول این فصل مجدداً نظر نویسنده یعنی تأثیر عرب بر تاریخ‌نگاری ایرانیان و اصفهانی‌ها تکرار شده است (ص ۳۴۷ و ۳۴۸). این تأثیر یکسویه نیست. درست است که تاریخ‌نگاری اسلامی ایران از تاریخ‌نگاری عرب مایه گرفته<sup>۱۶</sup> ولی نباید فراموش کرد که تمام نویسندگان مغازی جزو موالی بوده‌اند.<sup>۱۷</sup>





در حرکت اندیشه عرب در اصفهان نقش آفرین بوده‌اند؟ اولین شخصی که نام برده ابو عبدالله سعید بن جبیر القریشی (۴۶ - ۹۵ ق) است که در توصیف او چنین نوشته است: در ایام حج به اصفهان آمد. در سنبلان اصفهان اقامت گزید. در مسجد جلجله بن بدیل التمیمی نماز می‌گزارد و عده‌ای از اصفهانی‌ها از وی روایت نقل کرده‌اند؛ در عراق ارتحال یافت.

این گزارش گویای نقش تأثیرگذاری این شخصیت در فرایند تاریخ‌نگاری اصفهانی‌ها نیست. البته در مورد ابوالطیب احمد بن روح از طبقات المحدثین باصفهان نوشته است «و له مصنفات كثيرة في الزهد و الاخبار» (۳۴۸) یا ابو عبدالله محمد بن یحیی بن منده را دارای مجلس درس دانسته است (ص ۳۴۸).

تحلیل و توصیف‌های وی ذیل هر شخصیت بسیار ضعیف و کم‌عمق و اقتباس از آثار دیگران بدون اظهار نظر است. مفصل‌ترین مدخل‌های این فصل ابوالفرج اصفهانی و ابونعیم اصفهانی است که مقایسه آنها با مدخل‌های دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۶) گویای کاستی‌های این نوشته است.

غریبی از ابوعلی مسکویه (درگذشت ۴۲۱ ق) با گزارشی شش سطری گذشته است با اینکه تاریخ‌نگاری مسکویه صبغه فلسفه تاریخی داشته و در مقایسه با تاریخ‌های نقلی آن دوره مختصاتی دارد.<sup>۲۳</sup>

مفضل بن سعد بن حسین المافروخی الاصبهانی از دانشمندان مورخ قرن پنجم هجری قمری است؛ در فصل دوم (الاخباریون و المورخون) ذکری از وی به میان نیامده است با اینکه اثر مشهور وی یعنی محاسن اصفهان در تاریخ اصفهان و به زبان عربی است. این اثر دارای اهمیت فراوان است و نخستین بار به اهتمام سید جلال‌الدین طهرانی به چاپ رسید. ترجمه‌ای فارسی از مترجمی به نام حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی از قرن هشتم هجری دارد که به کوشش عباس اقبال به سال ۱۳۲۸ چاپ شده است. در فصل پنجم ذیل «ابرز الشخصیات الادبیه» چند سطری به وی پرداخته است (ص ۴۵۹)، با اینکه کتاب «محاسن اصفهان» صبغه ادبی نیز دارد ولی جوهره آن تاریخی است، از این رو بهتر بود در بخش مورخان می‌آمد.

۲-۵. فصل سوم سه قشر قاضیان، ادب‌کنندگان

(معلمان پرورشی و آموزشی) و فقیهان اصفهانی تا قرن هفتم هجری قمری را نام برده است. قاضی‌هایی که در این شهر یا به نوع مأموریت از اصفهان به شهرهای دیگر رفته‌اند، هر دو جزء قلمرو پژوهش است. عبدالله بن ابی مریم الاموی (زنده در سال ۸۸ ق) و ابوالفضل ورقاء بن احمد، اولین و آخرین آنهاست. در مجموع پنجاه و شش قاضی را در اصفهان ثبت کرده است.

مؤدب به معلمی که به آموزش و پرورش بچه‌ها می‌پرداخته، گفته می‌شود. موقعیت علمی اصفهان به گونه‌ای بود که به شهرهای دیگر معلم می‌فرستاد (ص ۳۸۹) بعضی از این مؤدبان اصفهانی اصالتاً عرب و بعضی از خود اصفهان می‌باشند مانند ابوغسان المؤدب (اصله من منطقة باب السجن باصفهان).

غریبی در بخش فقه مانند بخش‌هایی دیگر در صد و اراثة چهره و صبغه عربی از مجموعه تلاش‌های فقیهان اصفهانی است، ولی گفتنی است که فقیهان ایرانی پس از قبول شریعت اسلامی و پس از پژوهش‌های فراوانی که در فقه انجام داده‌اند، علاوه بر نگارش‌های عربی، بسیاری از کتاب‌های فقهی را به فارسی نوشتند.<sup>۲۴</sup>

صد و بیست و پنج فقیه را که در اصفهان سکونت داشته‌اند و بیشتر آنان دارای آثار فقهی می‌باشند استقصاء کرده است. البته خود متذکر شده که برخی از آنان برای زیارت به اصفهان رفته‌اند و مدت کمی در این شهر اقامت داشته‌اند (ص ۱۰۲). این فقیهان از مذاهب و ملیت‌های مختلف و از جمله اصفهانی بوده‌اند (ص ۳۹۵). کتاب‌های مهم فقهی در آن شش قرن در این شهر نوشته شد. کتاب الفرائض از ابوجعفر احمد البرقی، کتاب تمة التتمة فی فقه الشافعی از ابوالفتح العجلی الاصفهانی، کتاب الخلاف بین الشافعی و ابی حنیفة از ابوزکریا الدمشقی، نمونه‌هایی از تألیفات فقهی اصفهانی‌هاست. اولین فقیه‌ای که نام برده است ابواسماعیل حماد بن مسلم بن یزید (درگذشت ۱۲۰ ق) از اهل برخوار اصفهان است.

در مقدمه بخش فقهاء می‌نویسد: قد صنف هولاء الفقهاء فی کثیر من الجوانب الفقهية فقد صنف ابوجعفر احمد البرقی کتاب المحاسن، التهانى، الطب و التبیان، الجمل، جداول الحکمة و الاشکال و الاحزان، الرياضة،

پنجم بررسی کرده است. اینکه علم قرائت قرآن را در کنار عالمان و فیلسوفان آورده مستبعد است. در بخش عالمان با اینکه دانشمندان فراوان اعم از طبیب یا منجم یا ... می‌زیسته‌اند ولی فقط شش نفر را سرشماری کرده است. ابن ابی اصیبعه طبیبی به نام ابن مندوبه الاصفهانی را که در این تخصص بسیار مشهور بوده و چهل رساله در پزشکی داشته نام برده است.<sup>۲۶</sup> و غزیری حتی اشاره‌ای به نام وی نکرده است.

در بخش فلاسفه فقط کمتر از یک صفحه گزارش داده و از فلاسفه صرفاً از ابوالحسن احمد بن یحیی راوندی (درگذشت ۲۹۸ ق) نام برده است. وی عدم دسترسی به منابع و ضعف جریان فلسفی نسبت به دیگر علوم را علت عدم ارائه اطلاعات دانسته است.<sup>۲۷</sup> با اینکه مافروخی در محاسن اصفهان بخشی را به فلسفه اختصاص داده است،<sup>۲۸</sup> مسامحه و سستی دکتر غزیری در استقراء و تفحص در این زمینه غیرقابل اغماض است چرا که فلاسفه بزرگی همچون ابوعلی مسکویه، راغب اصفهانی نویسنده تفصیل النشأتین و تحصیل سعادتین و صاحب بن عباد نویسنده الزیئیه و ابوعبدالله معصومی که ابن سینا درباره او گفت: ابوعبدالله در نزد من به منزله ارسطاطالیس است نزد افلاطون، در اصفهان می‌زیسته‌اند.

در دوره آل بویه اصفهان مرکز حکومت و مقر دانشمندان بوده است و با توجه به اینکه آنان مروج عقل‌گروی بوده‌اند، فلسفه و کلام در اصفهان رونق داشته است.<sup>۲۹</sup> گزارش میر سید علی جناب از وضعیت علوم عقلی این‌گونه است: اصفهان در علوم نقلیه اسلام توانا شده و در علوم عقلیه پیشقدم شدند و در این ایام و اوقات به سبب وجود اشخاصی چون مسکویه از اطراف و شهرهای ایران جهت تحصیل علوم عقلیه و نقلیه محصلین به اصفهان می‌آمدند.<sup>۳۰</sup>

ابوحاتم رازی (درگذشت ۳۲۲ ق) داعی و متکلم بزرگ اسماعیلی، مدتی در تبرستان، آذربایجان، دیلم، اصفهان و ری مشغول دعوت بوده است.<sup>۳۱</sup>

ابن سینا چهارماه به اتهام مکاتبه با علاءالدوله حاکم اصفهان، در قلعه فردجان محبوس بود و بعد از آزادی از همدان گریخت. با ورود وی به حوالی اصفهان (تیران) با استقبال درباریان امیرعلاءالدوله معروف به ابن‌کاکویه

ذکر الکعبه، الفرائض و صنف عبدالله بن الخصیب الاصفهانی کتاب فی الرد علی داوود و کتاب فی الرد علی الطبری، عبارت وی به گونه‌ای است که همه کتابهای مذکور، مکتوباتی در زمینه جوانب مختلف فقه تلقی می‌شود. در حالی که بسیاری از این آثار که در صفحه ۳۹۶ و ۳۹۷ آمده فقهی نیست.

منبع اصلی نویسنده در این فصل هم، کتابهای ابوالشیخ و ابونعیم اصفهانی است و کمتر به دیگر منابع تحلیلی مراجعه کرده است. از این رو اطلاعات جامع و کاملی ارائه نکرده است. مثلاً در مورد البرقی که در منابع شیعی فراوان درباره وی نوشته‌اند به چند سطر اکتفا کرده است. نویسنده بر اساس نوشته یاقوت حموی در معجم البلدان اقامت وی را پس از قم، اصفهان می‌داند؛ ولی در مقاله آقای مهدی حائری اشاره‌ای به اقامت وی در اصفهان نشده است و وفات و دفن وی را در قم ثبت کرده است.<sup>۲۵</sup>

ابن ابی اصیبعه گزارش می‌دهد که بوعلی کتاب الشفا را که دائرة المعارف بزرگ علوم عقلی است در اصفهان به اتمام رسانده است و کتاب دانشنامه علایی را برای ابن‌کاکویه در اصفهان نوشت.

برای تکمیل این بخش تفکیک فقیهان اصفهانی الاصل یا اصفهانی‌الوطن بر اساس مذهب و الحاق اصولیون به فقیهان ضروری است.

۶-۲. فصل چهارم سه طبقه قاریان، عالمان و فیلسوفان اصفهانی را بررسی کرده است. دانش و فن قرائت قرآن در قرنهای اولیه اسلام در این شهر شکوفایی یافته و کتابهای مهمی در این زمینه نوشته شد. از جمله کتاب الجامع فی القراءات از بکر بن سلیمه (درگذشت ۲۴۱ ق) و کتاب طبقات القراء و طبقات الشواذ از ابوبکر احمد الباطرقانی (درگذشت ۳۶۰ ق). در مجموع ۸۴ قاری را نام برده است.

هرچند دانشهای حدیث و فقه رونق بیشتری داشت و غالب حوزه‌های علم به این دو علم مشغول بوده‌اند، ولی علوم دیگری مانند پزشکی، نجوم، حساب و جبر نیز مورد توجه بوده است. غزیری ادبیات را در فصل

الشوامل (سؤال و جوابهای مسکویه و ابوحیان توحیدی)، ترجمه رساله‌های لغز قابس و وصایا از افلاطون. غریبی به جای ترتیب السعادات، ترتیب العادات نوشته (ص ۳۶۳) که غلط است. آثار فلسفی ابوعلی مسکویه از نظر کمی از دیگر آثارش بیشتر است.

غریبی فقط یک فیلسوف، ابوالحسین احمد الراوندی، را به عنوان فیلسوف ملحد و زندیق آورده و ذیل نام وی حدود نیم صفحه توضیحاتی آورده است که قابل نقد می‌باشد: تاریخ وفات راوندی را ۲۹۸ ق دانسته است در حالی که در مورد تاریخ تولد و وفات حدود دوازده نظریه وجود دارد که وفات وی را از ۲۴۵ تا ۳۰۱ ق دانسته‌اند.<sup>۳۹</sup>

به گفته مستوفی سنیان شافعی در شهرهای اصفهان و... تفوق داشته‌اند. شعوبیه در اصفهان فعال بوده‌اند، چنانکه ابومسلم را اصفهانی دانسته‌اند.

آقای عباس زریاب مخویی عقاید راوندی را مفصلاً بررسی کرده و نظرات مختلف درباره او را آورده است، نتیجه‌گیری وی چنین است: معتزله به جهت خشم شدید خود از ابن‌راوندی درباره وی امانت و بیطرفی را رها کرده و خواسته‌اند مخالفی چون او را ملحد بنمایانند. اما ماتریدی که از معتزله نبوده و تعصبی نداشته چنین کاری نکرده است. سیدمرتضی عالم شیعی نیز که مخالف قاضی عبدالجبار و معتزله بوده او را ملحد نخوانده است... به دست دادن چهره واقعی از شخصیت کسی مانند ابن‌راوندی تا چه اندازه مشکل است و تعصبات و خصومات اهل کلام چگونه حقایق را پنهان و مستور کرده است.<sup>۴۰</sup>

از راوندی جز پاره‌هایی از فضیحة المعتزلة باقی نمانده است<sup>۴۱</sup> و بقیه کتابهای وی مفقود است.

غریبی در مورد راوندی فقط اقوال مورخان و ترجمه‌نویسان را آورده است و حتی یک منبع کلامی یا ملل و نحل را ندیده و ذکر نکرده است با اینکه مسأله زندقه و کفر راوندی مبحثی کلامی است.

۷-۲. آخرین فصل به شاعران و ادیبان اصفهانی

مواجهه و او را با احترام به اصفهان بردند. شیخ در اصفهان منصب درسی و دارای حوزه تعلیمی پررونقی بوده است. مدرس ابن‌سینا که به آن گنبد بوعلی نیز می‌گویند و در محله دردشت در نزدیکی مدرسه شفیعیه و حمام نم‌نبات واقع است، به نظر می‌رسد جزء مدرسه از میان رفته‌ای باشد که در آنجا تدریس می‌کرده است.<sup>۳۲</sup> کتاب الانصاف که در حمله غزنویان به اصفهان به تاراج رفت از مهمترین آثار ابن‌سینا در بیست جلد بوده که در اصفهان نوشته است.<sup>۳۳</sup> همچنین کتابهای الحکمة المشرقیة و الحکمة العرشية در حمله سپاهیان مسعود بن محمود به اصفهان به سال ۴۲۵ به غارت رفت و به غزنین برده شد و در حمله ملک الجبال حسین غوری به غزنه در آتش سوخت.<sup>۳۴</sup>

ابن‌ابی اصیبعه گزارش می‌دهد که بوعلی کتاب الشفاء را که دائرةالمعارف بزرگ علوم عقلی است در اصفهان به اتمام رسانده است<sup>۳۵</sup> و کتاب دانشنامه علایی را برای ابن‌کاکویه در اصفهان نوشت.<sup>۳۶</sup> نویسنده عیون الإنباء مدفن ابوعلی سینا را سه گون گنبد دانسته که ظاهراً همان گنبد معروف ابن‌سینا در محله دردشت اصفهان است.<sup>۳۷</sup>

ابوعبدالله محمد بن احمد معصومی یکی از شاگردان مبرز ابن‌سینا است که بوعلی رساله العشق خود را به اسم ابن‌شاگرد و به خواهش او نوشت.<sup>۳۸</sup> وی سالها در اصفهان بساط تدریس داشت و جمع کثیری از درسش بهره بردند و به مقامات علمی نایل شدند.

در این بخش از ابوعلی مسکویه یاد نکرده است. با اینکه در فصل مورخان درباره ابوعلی مسکویه می‌نویسد: اصله من الری سکن اصفهان و توفی فیها کان مورخاً باحثاً اشتغل بالفلسفة و الکیمیا و المنطق مدة ثم اولع بالتاریخ و الادب و الانشاء. الف کتبا نافعة منها تجارب الامم و تعاقب الهمم، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ترتیب السعادات فی الاخلاق و غیر ذلک.

بنابراین اعتراف، ابوعلی مسکویه، فیلسوف هم بوده است و نیابردن وی در عداد فلاسفه وجهی ندارد. کتابهای فلسفی وی علاوه بر کتابهای مذکور عبارت‌اند از: رساله فی اللذات و الالام، رساله فی ماهیة العدل، الفوز الاصغر، مقالة فی النفس و العقل، الهوامل و



در این بخش به ضعفهای عمومی این کتاب اشاره می‌شود. ۱-۳. در بررسی و استنادها بیشتر به متون کلاسیک تاریخی تکیه دارد و کمتر از منابع تحلیلی کلامی و فلسفی و منابع تحلیلی غیر عربی اروپایی و ایرانی بهره برده است. از این رو این کتاب شبیه طبقات نگاری‌های متداول در تاریخ نگاری اسلامی است.

در زندگینامه نویسی شخصیتها عمدتاً به گزارشهای مورخان تکیه دارد تا به مشاهدات و اسناد مستقیم. تذکرة القبور که اطلاعات مفیدی به طور مستقیم در اختیار مورخ قرار می‌دهد، همچنین نامه‌ها و رساله‌ها و اکتشافات باستان‌شناسی در منابع نویسنده جایی ندارد. در محافل و مراکز علمی غربی و غیر غربی پژوهشهای فراوان در زمینه زندگینامه‌ها و موضوعهای مربوط به اصفهان انجام یافته که بسیاری از آنها در دائرةالمعارف‌ها آمده است. نویسنده حتی به یک دائرةالمعارف ارجاع ندارد.

دکتر غریبی در کتابنامه پایانی شش نسخه خطی را نام برده که اکثر آنها چاپ شده است.

۲-۳. نگارش و ضبط نامهای خاص به شکلهای مختلف نوشته شده است مانند:

برقی، احمد بن محمد / البرقی، ابو جعفر احمد بن محمد / خالد البرقی، ابو جعفر محمد / احمد بن خالد البرقی...

مرسوم این است که یک ضبط مبنا و بقیه به آن ارجاع داده می‌شود. غریبی اولاً به ضبطهای مختلف در پاورقی یا متن اشاره ندارد و ثانیاً نظام ارجاعات ندارد.

۳-۳. یکی از اشکالات این اثر نداشتن فهراس اعلام، امکان، مذاهب و کتابها در پایان کتاب است.

۴-۳. تبویب و فصل بندی این اثر نقصانهایی دارد، در فصل سوم مؤدبون در کنار قضاة و فقهاء آمده است. بهتر بود فصلی به عنوان اخلاق یا تعلیم و تربیت گشوده می‌شد و مؤدبون در آنجا جای می‌گرفت، با توجه به اینکه کسانی همچون ابوعلی مسکویه، تهذیب الاخلاق نوشته‌اند.

در فصل چهارم قراء در کنار عالمان و فلاسفه آمده است بهتر بود فصلی به عنوان مفسران و قراء یا علوم قرآنی گشوده می‌شد. همچنین اگر فصلی به علوم طبیعی یا ریاضی اختصاص می‌یافت و دانشهایی همچون



پرداخته است. شعر و ادب در شش قرن اولیه اسلام در اصفهان ظهور و رونق فراوان داشته است، گواه این امر کتابهایی همچون نقد الشعر، العروض، المعانی، القانون فی اللغة است که شاعران و ادیبان اصفهان نوشته‌اند.

غریبی فرهنگ ادبی را تابع ادبیات عربی دانسته است که قابل نقد و بررسی است و مجال موسعی می‌طلبید. ۴۲ از بین ادیبان شش شخصیت ذیل را مهمتر و سلسله جنیان ادبیات عربی در اصفهان تا قرن ششم قمری می‌داند:

۱- ابوالحسن محمد اباطباطبا (درگذشت ۳۲۲ ق) نویسنده کتابهای عیار الشعر، العروض، تهذیب الطبع، المدخل فی معرفة المعمر من الشعر، تقریظ الدفاتر، طبقات الشعر، سنم المعالی.

۲- الصاحب بن عباد (۳۲۶ - ۳۸۵ ق) نویسنده کتابهای المحيط باللغة، الكشف عن مساوی شعر المتنبی، العروض الکافی، جوهرة الجمهرة، الامثال السائرة.

۳- مفضل بن سعد المافروخی نویسنده محاسن الاصفهان.

۴- صدرالدین ابوطاهر احمد السلفی الاصفهانی (۴۷۸ - ۵۷۱ ق) نویسنده کتابهایی نظیر المشیخة البغدادیة و الاصبهانیة.

۵- العماد [کاتب] الاصفهانی (۵۱۹ - ۵۹۷ ق) نویسنده کتابهای خريدة القصر و الجريدة العصر، البرق الشامی، الفتح القسی فی الفتح القدسی.

۶- قوام‌الدین ابوابراهیم الفتح بن علی البنداری (۵۸۶ - ۶۴۳ ق) مترجم شاهنامه فردوسی به عربی.

تاریخ و غنای ادبیات اصفهان منحصر به چند صفحه غریبی نیست و دارای ابعاد و جامعیت گسترده تری است.

نجوم، حساب، هندسه و پزشکی ذیل آن می‌آمد مناسب‌تر بود.<sup>۴۳</sup> کلام و ملل و علوم عقلی را نیاورده است. همچنین با اینکه عارفان بزرگی همچون علی بن سهل (درگذشت ۲۸۰ ق) در اصفهان می‌زیسته‌اند، نویسنده به آنها نپرداخته است.

۳-۵. ضعف دیگر این کتاب عدم ارائه اطلاعات کتابشناختی است. در متن فقط عناوین کتابها بدون اشاره به چاپ و یا چاپهای متعدد و مشخصات چاپها، مشخصات ترجمه و نقد و شرح و حاشیه آمده است.

۳-۶. این اثر از تحلیل و بررسی، مقایسه آراء و نظرات و نقدها خالی است. بخشی به تحلیل فرایند و تطور دانش و فرهنگ در آن شش قرن اختصاص نیافته و به علل اجتماعی، دینی، سیاسی و تاریخی پیشرفت یا پسرفت پرداخته نشده است.

بخشهایی که شخصیت‌ها را معرفی کرده است از نظریه پردازی‌های ابداعی و اجتهادی عاری است. در واقع به نقل آرای دیگران پرداخته است.

۳-۷. عنوان این کتاب که داعیه بررسی سیر اندیشه عربی در اصفهان در شش قرن اول قمری را دارد، انتظار بررسی اندیشه‌هایی که در غالب فرق و نحله‌ها در اصفهان وجود داشته‌اند را به وجود می‌آورد، ولی دکتر غریبی از این جنبه غفلت کرده است.

گفتنی است که در قرن چهارم مکاتب معتزله در اصفهان فعال بوده‌اند.<sup>۴۴</sup> اسماعیلیان دارای فعالیتهای شدید در قرن پنجم و ششم بودند.<sup>۴۵</sup> تا آغاز قرن نهم هجری اکثر مردم ایران لاقفل به‌طور رسمی سنی به‌شمار می‌آمده‌اند، به گفته مستوفی سنیان شافعی در شهرهای اصفهان و... تفوق داشته‌اند.<sup>۴۶</sup> شعوبیه در اصفهان فعال بوده‌اند، چنانکه ابومسلم را اصفهانی دانسته‌اند.<sup>۴۷</sup> داستانهایی از خراج‌ستانی از اهل اصفهان نقل شده که گویای وجود اهل ذمه در این شهر است.<sup>۴۸</sup> آیین خرمی که ظاهراً بازمانده دین مزدک بود و هنوز در گرگان و دیلمان و آذربایجان و ارمنستان و همدان و ری و اصفهان عده بسیاری از پیروان آن وجود داشتند... آنان بر ضد تازیان برخاسته بودند... در روزگار اسلام مقارن عهد مهدی خلیفه عباسی خرم‌دینان سر بر آوردند و مانند سایر فرقه‌ها نیز سعی کردند خون ابومسلم را بهانه خویش نمایند.<sup>۴۹</sup> گرایش شیعی نیز از قرون اولیه وجود داشته است.<sup>۵۰</sup>

۳-۸. اغلاط مطبعی در پاره‌ای از صفحات این کتاب به چشم می‌خورد مانند حرف آ، حرد آ (ص ۳۶۲)، ایام الحجج، ایام الحج (ص ۳۴۸)، کتاب‌المحسن، کتاب‌المحسن (ص ۴۰۳)، المغازی، التغازی (ص ۴۰۳) ثبت شده است.

در پایان گفتنی است علی‌رغم ضعفهای محتوایی، نظریه پردازی و صوری این اثر، اهتمام نویسنده و تلاش وی قابل تقدیر است. اهمیت این کتاب به مسائل گوناگونی از جمله رشد پژوهشها در زمینه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی- ایرانی بستگی به مطالعه کارهای دیگران و نقد و بررسی آنها دارد. بدون عنایت و کنکاش در فرهنگ و تمدن گذشته نمی‌توان به آینده‌ای مطمئن یا شالوده‌های مقبول ملی و دینی دست یافت.

□□□

### پی‌نوشتها:

- ۱- نگاه کنید به تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، ص ۸ و ۱۱: تاریخ جوامع اسلامی، ایر. ام. لاپیدوس، ترجمه محمود رمضان‌زاده، ج ۱ ص ۱۴۷-۱۵۴
- ۲- درآمدی بر تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی در جهان، عباس قربانی، ص ۲۶۱-۲۶۳
- ۳- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، ص ۲۰۱
- ۴- ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه، ص ۱۹۸
- ۵- عمر فروخ در این باره می‌نویسد: كان الحياة الادبية و الفكرية بينتان اساسيتان: المسجد و المرید. اما المسجد فكان مركز العلم و التعليم، اما المرید فكان مركز الشعراء المتناقضين او المتفأخرين و مركز للنزاع الادبي السياسي (العرب فی حضارتهم و ثقافتهم، ص ۱۸۰)
- ۶- نگاه کنید به مقاله «اصفهان یا دارالعلم شرق» از مصلح‌الدین مهدوی، در محیط ادب، ص ۹۴-۱۱۱
- ۷- مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، نورالله کسائی، ص ۲۱۹-۲۲۸
- ۸- برخی از این منابع عبارت‌اند از: طبقات الشافعية الكبرى، السبکی؛ الكامل فی التاريخ، ابن اثیر؛ تاریخ آل سلجوق، فرائد الفوائد فی احوال المدارس و المساجد، محمد زمان بن مولی کلبعلی تبریزی اصفهانی؛ محاسن اصفهان، مافروخی؛ منابع جدید: تاریخ آموزش در اسلام، احمد شلبی، ترجمه محمدحسین ساکت؛ گنجینه آثار تاریخی اصفهان، هنرفر.
- ۹- نگاه کنید به جنبش‌های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری، غلامحسین صدیقی، ص ۹۱-۹۸



- ۱۰- نگاه کنید به مجلدات اول، دوم و سوم تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا.
- ۱۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، ص ۱۴۰
- ۱۲- این اثر به همت دکتر محمد محمدی با این مشخصات منتشر شد است: چاپ سوم، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۷۴. چاپ اول در بیروت سال ۱۹۶۷ انتشار یافته است.
- ۱۳- خدمات متقابل اسلام و ایران، (چاپ مرکز انتشارات اسلامی)، ص ۴۵۳
- ۱۴- فتوح البلدان، بلاذری، ج ۲ ص ۳۸۳ - ۳۸۴
- ۱۵- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷ ص ۱۲۵
- ۱۶- مقاله فیکلس تاپوئر زیر عنوان «مکتب تاریخ‌نگاری اسلامی در ایران» در کتاب تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند.
- ۱۷- مقاله هامیلتون زیر عنوان «تطور تاریخ‌نگاری در اسلام» در کتاب تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۱۶.
- ۱۸- تاریخ‌نگاری در اسلام، صادق سجادی و هادی عالم‌زاده. ص ۶۷
- ۱۹- نگاه کنید به مقاله «نگارش‌ها و گرایش‌های سیاسی ماوردی» از محمد نوری، مجله حکومت اسلامی، زمستان ۱۳۷۵
- ۲۰- نگاه کنید به کتاب عیون الاخبار، تحقیق محمد الاسکندرانى، ج ۱ ص ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۷۱، ۸۸، ۱۰۰، ۱۲۳ و ... ج ۲ ص ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۶، ۱۱۸، ۳۳۴ و ...
- ۲۱- این اثر به اهتمام احمد زکی پاشا در مصر منتشر شده و در سال ۱۳۷۰ آن را مطبوعات دینی قم افست کرده است.
- ۲۲- مقاله Hans Daiber با عنوان "Political Philosophy" در *History of Islamic Philosophy Vol. II* نیز نکات مفیدی دارد.
- ۲۳- عناوین کتابهای تجارب الامم و الحکمة الخالدة (جاویدان خرد) گویای نظریه وی در باب ماهیت دانش تاریخ است. برای مکتب وی در تاریخ‌نگاری نگاه کنید به مقدمه ابوالقاسم امامی بر تجارب الامم و مقدمه عبدالرحمن بدوی بر الحکمة الخالدة؛ همچنین منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ص ۱۸۹ - ۱۹۱
- ۲۴- نگاه کنید به فهرستواره فقه هزار و چهارصد ساله اسلامی در زبان فارسی، محمدتقی دانش‌پژوه.
- ۲۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۱۸۸
- ۲۶- عیون الانباء، به کوشش نزار رضا، ص ۴۵۹ و ۴۶۰
- ۲۷- آقای حسین نصر شکوه و گلابه خود از ضعف پژوهشی در این زمینه، را به صورت ذیل بیان کرده است:  
«از تعجب آورترین جنبه‌های تحقیقات غربی در حیات عقلی اسلامی این است که تاکنون در ذخایر معنوی و عقلی شیعه اثنی عشری عملاً به هیچ یک از زبانهای اروپایی تحقیقی جدی صورت نگرفته است. نتیجتاً نه تنها غربیان بلکه حتی مسلمانانی که تماس آنان با عالم تشیع بیشتر از راه منابع غربی بوده از ثمرات حیات عقلی‌یی که تا به روزگار ما در مراکز
- شیعی و به‌خصوص در ایران تداوم داشته کاملاً غافل مانده‌اند.  
تاریخ فلسفه در اسلام، میان محمد شریف، ج ۲، ص ۴۴۳»
- ۲۸- بخش فی ذکر الافلاسة و الرياضیین. ص ۳۴ و ۳۵
- ۲۹- نگاه کنید به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۱۵۴؛ احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه، جوئل ل. کرم، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی.
- ۳۰- الاصفهان، میر سید علی جناب، ص ۶۴
- ۳۱- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۱۷۵
- ۳۲- آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ص ۴۳۱
- ۳۳- نگاه کنید به فهرست مصنفات ابن‌سینا، یحیی مهدوی، ص ۴۵ - ۴۸؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح‌الله صفا، ج ۱ ص ۲۱۵؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ابن ابی اصیبعه، به کوشش نزار رضا، ص ۴۴۴ و ۴۵۷
- ۳۴- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۲۱۰
- ۳۵- عیون الانباء فی طبقات الاطباء، به کوشش نزار رضا، ص ۴۴۲
- ۳۶- همان، ص ۴۵۷
- ۳۷- اعیان الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۸۸ به نقل از عیون الانباء فی طبقات الاطباء.
- ۳۸- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۲۹۱
- ۳۹- نگاه کنید به دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۳۱
- ۴۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۳۶ و ۵۳۷
- ۴۱- این کتاب به کوشش عبدالامیر الاعسم (بیروت)، ۷۷ - ۱۹۷۵) منتشر شده است.
- ۴۲- همزیستی و تعامل بین دو فرهنگ عربی و فارسی وجود داشته است. برای نمونه شاعران پارسی‌گو و شاعران عربی‌سرا در یک دوره و در یک حوزه تجمع داشته‌اند. نگاه کنید به مقاله «قدیم‌ترین شاعر پارسی‌گوی اصفهان» از دکتر مهدی نوریان، در مجله وقف میراث جاویدان، ش ۱۹ و ۲۰.
- ۴۳- ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء، ص ۴۵۸ می‌نویسد: مقاله فی آله رصدیة صنعها الشیخ رئیس ابن سینا باصفهان عند رصده لعلاءالدولة. از این گزارش معلوم می‌گردد مراکز نجومی در اصفهان وجود داشته است.
- ۴۴- اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۲۶
- ۴۵- همان، ص ۳۱۱
- ۴۶- همان، ص ۳۷۳
- ۴۷- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۱۱۲
- ۴۸- همان، ص ۲۸۶
- ۴۹- همان، ص ۱۸۸
- ۵۰- معمولاً کتابهایی که در زمینه تاریخ شیعه نوشته شده است به تشیع اصفهان اشاره دارند. اما کتابهایی ویژه تشیع می‌باشند. مانند تاریخ تشیع اصفهان از دهه سوم قرن اول تا پایان قرن دهم، مهدی فقیه ایمانی.